



دیالکتیک مسئولیت دولت و اخلاق بین المللی در مسئله پناهجویی و مهاجرت نگاهی انتقادی به رویکرد دولت محور مایکل والزر

علی اسمعیلی اردکانی^۱، امیررضا امیرپور^۲، طناز کریمی پاشاکی^۳

چکیده

مهاجرت و پناهجویی یک مسئله جهانی است و افراد بسیاری را در سرتاسر دنیا تحت تأثیر تحت تأثیر خود قراردادده است. بخشی از راه حل موضوعات مرتبط با مهاجرت و پناهجویی در دست دولت های ملی و بخش قابل توجهی از آن نیز نیازمند همکاری جهانی بین دولت های ملی یا سازمان ها و نهادهای دولتی و غیردولتی است. در این بین تعارض میان انجام وظایف و حوزه انحصاری و مشروعیت سیاست گذاری دولت های ملی حقوق فردی و جمعی مهاجرین و پناهجویان از یک سو و تعارض آن با حقوق بشر و سایر ارزش ها و هنجاری های مبتنی بر نظم بین المللی، مناظراتی را برای حوزه سیاست و اخلاق مهاجرت و پناهجویی پیش آورده است. درباره چگونگی تعامل و نسبت اخلاق و مسئولیت دولت در مساله مهاجرت و پناهجویی اختلاف نظر قابل توجهی وجود دارد. برخی از آن ها مثل جهانشمول گرایان معتقد به مسئولیت گسترده دولت ها بوده و عده دیگری مانند دولت گرایان معتقد به مسئولیت محدود دولت ها هستند. در این میان مایکل والزر فیلسوف معاصر جایگاه متمایزی دارد. ایده های وی ترکیبی تکاملی و دیالکتیکی از مسئولیت دولت ملی در عین توجه به اخلاق بین المللی است. از این رو این مقاله با اتکا به این دوگانه مسلط در رویکردهای فلسفی - سیاسی به مهاجرت و پناهجویی و به طور خاص رویکرد مایکل والزر و با هدف ارائه یک تفسیر جدید از دوگانه مسئولیت دولت و اخلاق بین المللی به دنبال پاسخ به این پرسش اساسی بوده که چه نسبتی میان مسئولیت دولت و امر اخلاقی بین المللی می تواند مبنای سیاست گذاری در مسئله مهاجرت پناهجویی باشد؟

کلیدواژه ها: مسئولیت دولت، پناهجویی، مایکل والزر، جهان شمول گرایان، اخلاق بین المللی

۱. استادیار گروه روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران - نویسنده مسئول

ali.ardakani@atu.ac.ir <http://orcid.org/0000-0001-8032-7609>

۲. دانش آموخته کارشناسی ارشد روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

amirrezaamirpourabas@gmail.com <http://orcid.org/0009-0008-4013-1685>

۳. دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

tannazkarimi00@gmail.com <http://orcid.org/0009-0009-1292-2874>



State Responsibility and Global Ethics in Asylum and Migration

A Critical Analysis of Michael Walzer's State-Centric Perspective

Ali Esmacili Ardakani¹, Amirreza Amirpour², Tannaz Karimi Pashaki³

Abstract

Migration and asylum are global issues that affect a significant portion of the global population. The solution to migration and asylum challenges depends on the actions of national governments and necessitates substantial global collaboration among national governments, governmental and non-governmental organizations, and institutions. In this regard, the tension between the exclusive duties and legitimacy of national governments in policymaking regarding the individual and collective rights of migrants and refugees, on the one hand, and their conflict with human rights and other values and norms based on the international order, on the other, has fueled significant debates in migration and asylum policy and ethics. There is considerable disagreement among scholars about how morality and state responsibility intersect in the context of migration and asylum. Universalists advocate for a broad view of state responsibility, whereas statist adopt a more limited interpretation. Among these thinkers, the contemporary philosopher Michael Walzer holds a distinctive position. His ideas represent an evolutionary and dialectical approach that combines national state responsibility with an emphasis on international ethics. In light of the prevailing dualities in philosophical and political approaches to migration and asylum, particularly as illustrated by Michael Walzer's perspective, this article seeks to offer a novel interpretation of the intertwined concepts of state responsibility and international ethics. It aims to answer a central question: What form of relationship between state responsibility and international ethics can inform the formulation of policies on migration and asylum?

Keywords: State Responsibility, Asylum, Michael Walzer, Universalists, International Ethics

1- Assistant Professor, Department of International Relations, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran - Corresponding Author

2- Master of Arts International Relations, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

3- Master of Arts in Political Science, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran



۲۶

پژوهش نامه ایرانی
سیاست بین الملل،
سال ۱۳، شماره ۱، شماره
پیاپی ۲۵، پاییز و زمستان
۱۴۰۳

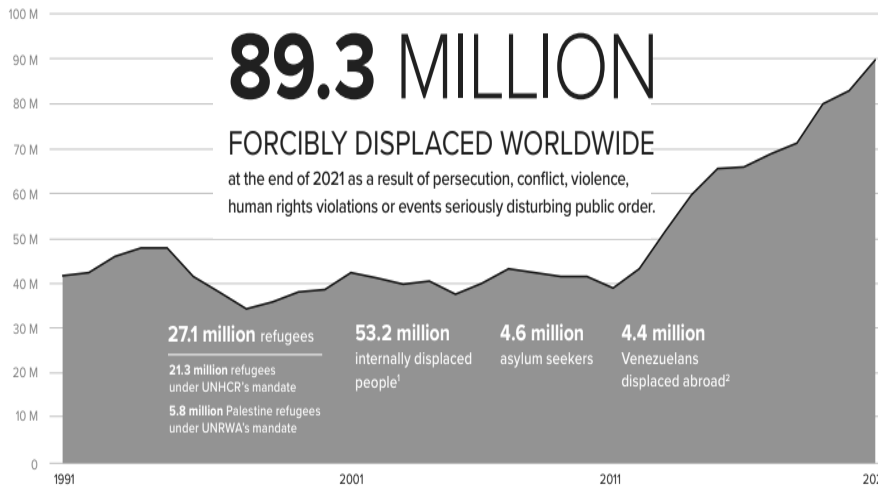
مقدمه

یکی از بحران‌های جدی در طول دهه‌های اخیر در نظام بین‌الملل که افراد و کشورهای بسیاری را تحت تأثیر خود قرار داده، بحران مهاجرت و پناهنجویی گسترده در سطح جهانی است. به عبارتی؛ مهاجران بین‌المللی در حال تبدیل شدن به بازیگران سیاسی مهمی هستند که هم بر سیاست داخلی کشوری که در آن ساکن هستند، و هم بر روابط میان کشور مبدأ و کشور محل اقامت خود تأثیر گذارند. از آنجایی که ابناء بشر تمایلی ذاتی به زندگی تحت شرایط نسبتاً مطلوب دارند، وقوع عواملی چون بلایای طبیعی، نابرابری و فقر جهانی، درگیری‌های منطقه‌ای و تروریسم بین‌المللی زمینه ترک سرزمین مادری و مهاجرت برای رسیدن به وضعیت مطلوب را ناگزیر می‌کند. بخشی از اقدام برای این جابجایی جهت رسیدن به مطلوبیت به دلیل شرایط خاص داخلی دولت - ملت‌ها از جمله جنگ و فروماندگی و نقض گسترده حقوق و آزادی‌های شهروندان، شکل دیگری مانند پناهنجویی به خود می‌گیرد. فراسوی تقسیم‌بندی‌های معمول و حقوقی حول این شکل از جابجایی سرزمینی، حقوق و هنجارهایی بر این وضعیت جاری است که در برخی وضعیت‌ها از سوی دولت مبدأ و برخی مواقع از سوی دولت یا موجودیت مقصد یا به کلی نادیده گرفته می‌شود یا به شکل سلیقه‌ای و محدود (مانند آنچه در موضوع تفاوت نگاه اتحادیه اروپایی به پناهنجویان آفریقایی و خاورمیانه‌ای و هم‌نوعان خود از اکراین شاهد بودیم) در نظر گرفته می‌شود.

در حال حاضر بیش از ۲۵۰ میلیون مهاجر بین‌المللی و حدود ۶۵ میلیون پناهنجو و آواره در سراسر جهان وجود دارد (Global young academy, 2022) که به شکلی گویا نشانگر گستره بین‌المللی این پدیده سیاسی، امنیتی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. بر اساس آماری دیگر و به تناسب انواع شکل از پناهنجویی و آواراگی جهان با ۸۹ میلیون نفر انسان مجبور به جابجایی اجباری بوده‌اند. این جمعیت قابل توجه در سطح جهان، افرادی هستند که رفاه، فرصت و حقوق انسانی‌شان به نحو حائز اهمیت تحت تأثیر جابجایی اجباری یا اختیاری‌شان قرار گرفته است؛ عضویت در یک جامعه سیاسی، برخورداری از امنیت، رفاه و حقوق انسانی، موهبت‌هایی هستند که تنها در قالب یک سرزمین قابل طرح و پیگیری‌اند. آنها با ترک سرزمین خود برای یافتن جایگاهی انسانی، در انتظار دریافت فرصت‌ها و حقوق متناسب با جایگاه جدید خود هستند. این انتظار با حقوق، تکالیف و مسئولیت‌های دولت‌های مبدأ و مقصد گره خورده است که هر یک می‌تواند زمینه تفاوت نظر و سیاست‌گذاری متفاوت در حوزه سیاست‌گذاری را به وجود بیاورد.



Trends at a Glance



شکل (۱): درگیری عامل اصلی آوارگی و افزایش تعداد پناهندگان است



نظریه‌ها و رویکردهای مطالعاتی در حوزه پناهنجویی و مهاجرت جمعی، به اشکال مختلف و در سطوح متفاوتی به نقش دولت در مدیریت این پدیده بین‌المللی پرداخته و بنا به خاستگاه نظری، سیاسی و فلسفی خود، موضعی متفاوت اتخاذ کرده‌اند. آنهایی که دولت - ملت‌ها را بازیگران همچنان کلیدی نظام بین‌المللی می‌دانند بر اهمیت و اعتبار تصمیم و سیاست‌گذاری دولت‌ها در این موضوع تأکید دارند. آن دسته از نظریه‌ها و رویکردهایی که بر کاسته شدن از نقش دولت و همچنین ضرورت در نظر گرفتن دیگر بازیگران و نگاه‌های سیاست‌گذاری تأکید دارند، علاوه بر نگاه به محدودیت‌های دولت‌های ملی، به ضرورت در نظر گرفتن رویکردی جهانشمول و فراگیر فارغ از نژاد، ملیت، تاریخ، فرهنگ و زبان تأکید دارند. این عده با اولویت دادن به حقوق انسانی و فردی بر حقوق دولت‌ها، ضرورت سیاست‌گذاری را در سطحی جهانشمول خواستارند. بر اساس همین دوگانه مهم در حوزه فلسفی - سیاسی که منجر به رویکردهای متفاوت در حوزه سیاست‌گذاری پناهنجویی و مهاجرت جمعی می‌شود، پرسش محوری در این ارتباط به مساله دولت به عنوان یکی از موضوعات محور فلسفی سیاسی مهاجرت برمی‌گردد. پیشینه پژوهش در این حوزه دو نگاه متفاوت فلسفی، سیاسی و در نتیجه سیاست‌گذاری را نشان می‌دهد.

افرادی مانند جوزف کارنز (Carens, 1987)، کریستوفر فریمن (Freiman, 2018)، بورخا نینو آرنائیز (Niño Arnaiz, 2022)، خوان کارلوس ولاسکو (Velasco, 2016)، مایکل هیمر (Huemer, 2013) با دفاع از مرزهای باز و تأکید بر ارزش‌ها و هنجارهای فراگیر بین‌المللی، رویکردی جهانشمول گرایانه به مسئله مهاجرت و شیوه سیاست‌گذاری مرزها دارند. جهانشمول‌گرایان عموماً از رویکردی بسیار سهل برای مهاجرت حمایت می‌کنند و بر حرکت آزادانه مردم در سراسر مرزهای ملی تأکید می‌کنند. آنها معتقد به به حداقل رساندن محدودیت‌های مهاجرت، با هدف نهایی ایجاد جهانی به هم پیوسته‌تر و بازتر هستند. پژوهشگران این رویکرد استدلال می‌کنند که مهاجرت یک حق اساسی بشری است و مردم باید آزادی حرکت در جستجوی فرصت‌های بهتر، امنیت و پیوستن به اعضای خانواده را داشته باشند. همچنین آن‌ها اغلب بر نیاز به همکاری بین‌المللی برای رسیدگی به چالش‌های جهانی مانند فقر، تغییرات آب و هوایی و بحران‌های بشردوستانه تأکید می‌کنند. آنها بر این باورند که جهان بازتر و به هم پیوسته‌تر می‌تواند منجر به همکاری و یافتن راه‌حل‌های بیشتر برای حل این مسائل بشود.

در مقابل پژوهشگرانی مانند مایکل والزر (Walzer, 1394) دیوید میلر (Miller, 2016)، روی بک (Beck, 1996)، سون لگارد (Laegaard, 2007)، کریستوفر هیث ولمن (Wellman, 2011)، مایکل بلیک (Blake, 2013) از رویکرد دولت‌گرایانه نسبت به مهاجرت دفاع می‌کنند. دولت‌گرایان دیدگاهی را ترویج می‌کنند که بر نقش مرکزی دولت در تنظیم و کنترل حرکت مردم در سراسر مرزهای ملی تأکید دارد. آنها معتقدند که یک دولت قوی و متمرکز باید مسئول تنظیم و اجرای سیاست‌های مهاجرت باشد. این رویکرد اغلب شامل اقداماتی مانند؛ کنترل مرزی و پایبندی دقیق به قوانین مهاجرت است. آن‌ها ادعا می‌کنند که چنین اقداماتی برای حفظ امنیت ملی، منافع اقتصادی، انسجام فرهنگی یک ملت و برای حفظ ثبات و امنیت یک کشور حیاتی است. همچنین دولت‌گرایان تأکید زیادی بر جذب و انسجام فرهنگی دارند و پیشنهاد می‌کنند که مهاجران باید با ارزش‌ها و شیوه زندگی کشور میزبان مطابقت داشته باشند. در نهایت، آنها معمولاً مهاجرت را به عنوان یک امتیاز و نه یک حق جهانی می‌دانند و معتقدند که دولت‌ها برای حفاظت از شهروندان و منابع خود اختیار تنظیم و محدود کردن مهاجرت را دارند.

همان‌طور که پیشینه پژوهش حاضر نشان می‌دهد، تمرکز سیاست‌گذاران در مساله پناهنجویان و مهاجران به شکل عمده بر یکی از دو سوی دولت محوری یا اخلاق و هنجار محوری است. ما در این مقاله قصد داریم فراسوی در نظر گرفتن یکی از رویکردهای مطرح شده در ادبیات پیشین، از رهگذر تمرکز بر آراء یکی از برجسته‌ترین فیلسوفان دولت‌محور این حوزه یعنی مایکل والزر پرسشی خاص‌تر از نسبت میان



مسئولیت دولت و امر اخلاقی در مساله پناهجویی طرح کنیم. اینکه چه نسبتی میان مسئولیت دولت و امر اخلاقی بین‌المللی می‌تواند مبنای سیاست‌گذاری در مسئله مهاجرت پناهجویی باشد؟ پاسخ ابتدایی نگارندگان به این پرسش بر این استدلال متکی است که در نسبت امکان‌سنجی اسکان و استقرار اولیه مبتنی بر توانمندی دولت با ایجاد بستر شکوفائی توانمندی و استعداد پناهجویان و مهاجرین، نسبت میان مسئولیت دولت و اخلاق بین‌المللی تعیین می‌شود.

با اتکا به این پرسش کلیدی، در این مقاله با هدف تفسیری جدید از دوگانه مسئولیت دولت و اخلاق بین‌المللی و با اتکا به روش توصیفی - تفسیری و مطالعه انتقادی منابع کتابخانه‌ای ابتدا به شکلی مختصر به مناظره اصلی میان رویکرد فلسفی به جایگاه دولت به مثابه عنصر کلیدی تصمیم‌گیری یا به عبارتی نقش حداکثری دولت در مقابل رویکرد فلسفی مبتنی بر حق و حقوق پناهجویان و به عبارتی نقش حداقلی دولت در شرایط جهانی می‌پردازیم. در بخش بعدی، با اتکا به آرای مایکل والزر، رویکرد دیالکتیکی دولت‌گرای حداکثری و اخلاق‌گرایی بین‌المللی در مساله پناهجویی تشریح خواهد شد. سپس در بخش پایانی با اتکا به نسبت میان مسئولیت دولت و اخلاق، به ارزیابی انتقادی این رویکرد با توجه به شرایط و پیامدهای سیاست‌گذارانه آن در قبال وضعیت پناهجویان خواهیم پرداخت.

۱) مناظره درباب نقش دولت در مساله پناهجویان

بسیاری از فیلسوفان، از جمله جان رالز، مایکل والزر، کریستوفر هیث و ولمن، استدلال‌هایی در حمایت از حق یا انحصار دولت‌ها برای تعیین سیاست‌های مهاجرتی ارائه می‌کنند. دیدگاه این افراد که ریشه در نگاهی دولت‌گرایانه نسبت به مسئله مهاجرت دارد و از حق انحصاری دولت‌ها برای تعیین سیاست‌های مهاجرتی دفاع می‌کند، مورد نقد بسیاری قرار گرفته است. در مقابل، منتقدان رویکرد مذکور از جمله جهانشمول‌گرایانی مانند هابرماس بر این نظرند که قائل شدن حق بی‌حد و حصر برای دولت‌ها برای تعیین سیاست‌های مهاجرتی و تصمیم‌گیری بدون محدودیت، منجر به ایجاد آسیب‌های بسیاری مانند افزایش پدیده «افراد بی‌تابعیت» می‌شود. منتقدان رویکرد دولت‌گرایی اصرار دارند که به طرز وحشتناکی ناعادلانه است که چشم‌انداز زندگی یک فرد تحت تأثیر چیزی کاملاً خارج از کنترل او یعنی رویکرد دولتی که در سرزمین تحت حاکمیت آن متولد شده است، باشد.

از سویی دیگر، جهانشمول‌گرایان معتقدند که آزادی رفت و آمد در سراسر کره زمین حق اساسی همه انسان‌ها است. از این نظر، باید کاملاً طبیعی باشد که تمام سطح سیاره‌ای زمین برای هر کسی که قادر به حرکت است قابل دسترسی باشد. به هر حال، کل سیاره زمین دارای مشترک بشریت است و اگر زمین

یک کالای مشترک باشد، دسترسی به تمام بخش‌های مختلف آن باید به طور جهانی تضمین شود. تداوم اشغال یک قلمرو خاص توسط یک گروه انسانی، حقوق خاصی را ایجاد می‌کند اما نمی‌تواند اساسی‌ترین حق همه افراد برای تعامل با انسان‌های دیگر یا لغو تعهد به پذیرش افراد از مکان‌های دیگر را نفی یا مخدوش کن (Velasco, 2016, 42). حق هر کس نه تنها برای حرکت در کره زمین، بلکه همچنین تغییر محل سکونت و اقامت در هر کجا که مناسب است، بایستی رعایت شود. امکان تصمیم‌گیری برای محل زندگی یکی از جنبه‌های اساسی آزادی انسان است (و در بسیاری از موارد شرط امکان برخورداری از آزادی‌ها و فرصت‌های دیگر نیز هست).

تاریخ جهانی مهاجرت به طور مستقیم این فرضیه که کنترل مهاجرت حق ذاتی برخاسته از حاکمیت دولت است را به چالش می‌کشد. در واقع، مطالعات کلان تاریخی مهاجرت نشان می‌دهد که حقوق جابجایی و مهاجرت اغلب در معاهدات بین‌المللی گنجانده شده است و مهاجرت تنها در سال ۱۹۱۹ به عنوان صلاحیت داخلی در نظر گرفته شده است. این حق صلاحیت نتیجه مذاکرات و رسای برای پایان دادن به جنگ جهانی اول و تأسیس جامعه ملل است. در واقع این پندار که دولت حق نپذیرفتن مهاجران را دارد ولی حق اعمال محدودیت بر آزادی در جا به جایی داخلی یا آزادی خروج را ندارد، حاصل تحولات سال‌های پایانی قرن بیستم است (Fine, 2013, 256). در نتیجه، جهانشمول‌گرایان با تأکید بر این مسئله که آزادی رفت و آمد در سراسر سیاره زمین حق همگی انسان‌ها و نقض آن، نقض اساسی‌ترین حق آن‌ها است بر باز بودن مرزها و آزادی رفت و آمد در سراسر کره زمین تأکید می‌کنند.

در مقابل دولت‌گرایان بر مسئولیت ناچیز دولت‌ها بر افراد انسانی غیرشهروند تأکید دارند. از نظر آن‌ها، دولت‌ها بر اساس حاکمیت‌شان، آزادند و حق دارند که بیگانگان را بپذیرند یا نه، ادعای نیازمندان را کنار بگذارند و ثروت خود را با دوستان خارجی تقسیم کنند (Mathis, 2018, 6). رویکرد دولت‌گرا (یا ملی‌گرایانه) به فلسفه مهاجرت، همان‌طور که از نامش پیداست، معتقد است که دولت‌ها خودشان باید سیاست‌های مهاجرتی را تعیین کنند. بر اساس این دیدگاه، حاکمیت دولت‌ها به آن‌ها اجازه تصمیم‌گیری در مورد مهاجرت را می‌دهد. همچنین دولت‌ها موظف به تامین و مراقبت از منافع خود و شهروندان خود هستند. مفهوم حاکمیت شامل حق قانونی دولت‌ها برای تنظیم ورود (نه خروج هر فرد از) قلمرو ملی است. از این منظر، دولت‌ها مهاجرت را بر اساس «منافع ملی» خود تنظیم خواهند کرد (Hollifield, 1992, 569). از نظر والزر بر اساس حاکمیت دولت‌ها و حق تعیین سرنوشت، تعیین اینکه چه کسی و چه چیزی می‌تواند وارد جامعه شود، بر عهده یک جامعه سیاسی است. وی به صراحت می‌گوید: «هیچکس از بیرون حقی



نسبت به درون ندارد» (Lindahl, 2007, 3). همچنین دست شستن از دولت به معنای دست شستن از هرگونه حق تعیین سرنوشت در عمل است. عضوها آزادانه درباره هم عضوی‌های آیندشان تصمیم می‌گیرند، و تصمیم‌هایی که می‌گیرند نهایی و آمرانه است (Walzer, 1994, 82-84).

یکی از ویژگی‌های کلیدی این رویکرد این است که هر آنچه که دولت‌ها به شهروندان خود می‌دهند، آن‌ها میزان کمتری به غیرشهروندان بدهکار هستند و وظیفه کمتری در قبال غیرشهروندان خود دارند (Mathis, 2018, 1). در نتیجه دولت‌گرایان با تأکید بر حاکمیت دولت‌ها، بر این مسئله تأکید می‌کنند که تصمیم‌گیری در حوزه مهاجرت و عضویت غیرشهروندان، حق ذاتی کشورها بوده و نادیده گرفتن این حق منجر به نادیده گرفتن حق تعیین سرنوشت ملت‌ها می‌شود.

در مقابل استدلال جهانشمول‌گرایان برای مرزهای باز به‌عنوان چاره‌ای برای عدالت جهانی، اغلب بر پیش‌فرض‌های زیر استوار است: (۱) جهان در وضعیت کنونی‌اش ناعادلانه است، میلیون‌ها نفر به منابع اولیه برای یک زندگی مناسب دسترسی ندارند. (۲) مرزها این بی‌عدالتی بازتولید می‌کنند، زیرا فضای زیست فرصت‌ها را مشخص می‌کنند و از حرکت مردم به جایی که آنها پیدا می‌شوند جلوگیری می‌کنند. (۳) جهانی با مرزهای باز این وضعیت را با اجازه دادن به مردم برای مهاجرت به کشورهایی که بیشترین فرصت‌ها را ارائه می‌دهند، کاهش می‌دهد (Niño Arnaiz, 2022, 55). قلب مناقشه در حذف ریشه‌ای سیاست‌های مرزی نیست، بلکه در کنترل مرزها برای عبور و مرور انسان‌ها، یعنی به رسمیت شناختن گردش آزاد افراد است. آزادی رفت و آمد در سراسر کره زمین حق اساسی همه انسان‌ها است. بار اثبات بر عهده کسانی است که از تعلیق یا محدود کردن آن دفاع می‌کنند (Velasco, 2016, 42). اگر چه گردش آزاد افراد، و همچنین آزادی اقامت، یک حق اساسی بشر است، اما شیوه خاص تنظیم آن از درجه‌ای از عدم تقارن رنج می‌برد که ریشه آن در مرزبندی‌های بی‌فایده است در نتیجه جهانشمول‌گرایان از جهانی دفاع خواهند کرد که در آن باز شدن مرزها قاعده است و استثنا نیست. در حالی که ساخت دیوارها و نظامی‌سازی مرزها در حال تبدیل شدن به یک رویه معمولی است، اما این امر عبور و مرور بین‌المللی افراد را محدود نمی‌کند. هیچ مرزی غیرقابل عبور شناخته نشده است (Velasco, 2016, 51).

دولت‌گرایان در برابر نقدهای مذکور بر این نظرند که مرزها خود به تنهایی عامل فقر یا نابرابری در دنیای امروز نبوده و باز یا حذف کردن آن‌ها راه‌حل مناسبی برای رفع مشکلات گفته شده نخواهد بود. فقر و نابرابری بر قواعد و مقررات مرزهای بین‌المللی به‌عنوان یک پدیده نوین است که قدمت آن به صلح و ستفالیاً می‌رسد (Graziano, 2020). به نظر نمی‌رسد رژیم بین‌المللی که توسط غرب ابداع شده است تنها

و نه حتی علت اصلی فقر کشورهای در حال توسعه باشد، زیرا تا قبل از ابداع مرزها به صورت امروزی نیز فقر و نابرابری به صورت گسترده وجود داشته است. اگر مرزها عامل واقعی فقر و نابرابری جهانی بودند، پس منطقی بود که خواستار لغو آنها شویم. اما تا آنجا که آنها فقط یک روایت از مشکل هستند، به نظر نمی‌رسد که راه‌حل در باز کردن یا حذف مرزها باشد. مشکل بیش از هر چیز در چارچوب دستور کارهای سیاسی، اقتصادی و قانونی حکمرانی است که توزیع نابرابر ثروت را تداوم می‌بخشد. توسل به عدالت جهانی به عنوان دلیل منطقی برای مرزهای باز، دومی را برای پیشبرد مرزهای اول ابزاری می‌کند. امری که به موجب آن، آزادی حرکت دیگر هدفی شایسته احترام نیست و به نوعی درمان برای یک جهان ناقص است و به دستاویزی برای اهداف سیاسی تبدیل می‌شود.

از منظر دولت‌گرایان ایده مرزهای باز عمیقاً با اصول عدالت توزیعی جهانی در تضاد است. باز شدن مرزها چیزی جز رفع موانع عبور و مرور آزاد نیست تا افراد بتوانند آزادانه تصمیم بگیرند که در کدام کشور زندگی و کار کنند و داوطلبانه با چه کسی همکاری و معاشرت کنند. در مقابل، عدالت توزیعی مستلزم مداخله دولت (یا دیگر نوع مقامات دولتی) برای تخصیص «عادلان» مزایا و مسئولیت‌های همکاری اجتماعی، معمولاً از طریق اخذ مالیات و انتقال مشارکتی منابع از ثروتمندترین افراد به جامعه است. طبق نظر آنچه عدالت ایجاب می‌کند، دسترسی به طیفی از گزینه‌های در دسترس است. از این نظر، نمی‌توان یک دولت را به دلیل ممنوعیت ورود افرادی که تنها انگیزه آنها حداکثرسازی رفاه خود بوده، متهم به بی‌عدالتی کرد. در نهایت تعهدات عدالت نامحدود نیستند و همان‌طور که در اصل حقوقی «هیچکس بیش از آنچه او قادر به انجام آن است موظف نیست» آمده است، دولت‌ها بر اساس توانایی‌هایشان باید به مسئله مهاجرت و پناهنجویی و در نتیجه اتخاذ سیاست‌های مهاجرتی‌شان بپردازند (Miller, 2016).

۲) مایکل والر؛ دیالکتیک دولت‌گرایی و اخلاق‌گرایی بین‌المللی در مساله پناهنجویان

همان‌طور که پیش از این اشاره شد، ایده‌های مایکل والر در مساله مهاجرت در قالب رویکرد دولت‌گرایان طبقه‌بندی می‌شود. وی به حق فرهنگ‌ها برای حفظ شخصیت منحصر به فردشان و تعیین سرنوشت خودشان باور دارد. والر معتقد است که دولت‌ها باید در اتخاذ سیاست‌های مهاجرتی به ویژه آن دسته از تصمیماتی که ممکن است هویت جوامع را تحت تاثیر قرار دهد، آزادی انتخاب داشته باشند (Orend, 2000, 413). از نظر والر، این مسئله مبتنی بر حق دولت برای تعیین هویت جامعه خود بوده زیرا

1. Ultra Posse Nemo Obligator



ارزش‌های دموکراتیک در مورد افراد غیرشهروند که در داخل مرزهای یک دولت زندگی می‌کنند، سست می‌شوند. از منظر والزر، حق انتخاب خط و مشی پذیرش (افراد بیگانه) یکی از اساسی‌ترین مسائل دولت‌هاست، زیرا اعمال حاکمیت و پیگیری منافع ملی تنها موضوع اساسی و مهم در جهان نیست. به عبارتی دیگر در کنار حق حاکمیت و پیگیری منافع ملی، هویت جامعه و استقلال هویتی نباید در مخاطره افرادی بیرون از آن دولت قرار بگیرد. این موارد، عمیق‌ترین معنای تعیین سرنوشت را تبیین می‌کنند. بدون آن‌ها، هویت اجتماعی واحد، از لحاظ تاریخی پایدار، معاشرت‌های مداوم از مردان و زنان با تعهدی خاص به یکدیگر و حس خاصی از زندگی مشترک‌شان وجود نداشت (Mathis, 2018, 15). روش‌های دقیقی اجازه دادن به ورود مهاجران را باید به نحو خاص مطرح کرد. یک ملت نباید مجبور به تسلیم حق تعیین سرنوشت خود در مرزهایش شود (Orend, 2000, 420).

بنا بر استنادات ایده محور فوق، و اصرار بر ایده حق تعیین کنندگی مناسبات داخلی حاکمیت، تقابل مناظره محور والزر با ایده جهان شمول‌گرایان روشن شد. این که والزر حق تعیین کنندگی مناسبات مرتبط با حاکمیت دولت را از اساسی‌ترین حقوق آنها می‌داند که خدشه بر آن منجر به ضایع شدن حقوق ملت‌هایی می‌شود که در طول تاریخ، هویت واحد و زندگی مشترکی را برای خود ایجاد کرده‌اند. با این حال، ما این فرض را در نظر می‌گیریم که والزر ممکن است بخواهد از ارائه یک نظریه اخلاق بین‌المللی که حقوق دولت‌ها را بالاتر از حقوق افراد قرار می‌دهد اجتناب کند. حاملان این حقوق، دولت‌ها هستند، زیرا در غیاب یک دولت جهانی، منافع آن‌ها تنها توسط دولت‌های خودشان نمایندگی می‌شود. مبنای استدلالی این نظریه اخلاقی نیز این است که اگرچه حق تعیین کنندگی متعلق به دولت‌ها است، اما در نهایت از حقوق افراد نشأت و قدرت می‌گیرند. زیربنای پارادایم قانون‌گرای والزر، مفهومی از خودمختاری است که این پارادایم به ارزشی عملاً خدشه‌ناپذیر در پایه‌های اخلاق در روابط بین‌الملل تبدیل می‌کند. این دیدگاه نشان دهنده بُعد محافظه‌کارانه تعهد والزر به دولت‌های بالفعل به‌عنوان سنگ‌بنای یک رویکرد اخلاق بین‌المللی است.

اما نکته قابل نقد این است که رویکرد والزر به حق دولت در مساله مهاجرت و پناهنجویی، مستلزم تلقی مهاجرت به عنوان یک مشکل اخلاقی است. در واقع، هنگامی که مسلم‌انگاشته شد که جوامع از حق بسته شدن برخوردار هستند، ناگزیر این پرسش مطرح می‌شود که آیا محدودیت‌هایی برای این حق وجود دارد یا خیر؟ والزر به آسانی چنین محدودیت‌هایی را قائل می‌شود، به ویژه با طرح «اصل کمک متقابل». اما از روایت او نیز واضح است که این اصل به جای موضوعیت سیاسی، جنبه اخلاقی دارد. این اصل از

نوعی تعامل متقابل فرامرزی بین افراد به عنوان موجودات اخلاقی صحبت می‌کند که محدودیت‌های تعامل سیاسی درون ساختاری بین شهروندان را به حالت تعلیق در می‌آورد (Lindahl, 2007, 4). از نظر والزر در جامعه بین‌المللی، هیچ دولت جهانی و هیچ مرجع بالاتری وجود ندارد که به افراد بی‌تابعیت، افرادی که در کشورهای شکست خورده زندگی می‌کنند یا افرادی که در کشورهایی که بر اثر جنگ داخلی فروپاشیده‌اند بتوانند برای کمک به آن مراجعه کنند، در این جهان باید به انسان‌دوستی فکر کنیم، که در شرایط بی‌تابعیتی، انسان دوستی نمی‌تواند هدیه‌ای آزادانه باشد بلکه باید به فوریت و نیاز پاسخ دهد (Walzer, 2017, 75). در نهایت مهاجرپذیری هم موضوع انتخاب سیاسی و هم تابع قیود اخلاقی است (Walzer, 1394, 115).

این مسئله که اصول جهان‌شمول در خصوص مسئله پناهنجویی چگونه باید تعریف شوند تا حامی حقوق انسان‌ها و دولت‌ها، به نحوی توانمند باشند، پاسخی درخور توجه از سوی مایکل والزر، دریافت کرده است. او پیوند شگرفی میان جماعت‌گرایی و جهان‌شمول‌گرایی برقرار کرده است. آزادی جابه‌جایی در یک کشور، آزادی در ترک یک کشور و آزادی برای بازگشت به یک کشور در حال حاضر به عنوان حقوق اساسی انسانی در نظر گرفته شده و شناسایی شده‌اند. اما به بیان فلیپ کول، حق خروج به لحاظ معنا، بی‌اساس و بی‌ارزش است، چون برای بهره‌مندی مردم از حق خروج، آنها باید از حق رفتن به جایی دیگر نیز برخوردار باشند (Fine, 2013, 256). اما حق ورود به کشوری دیگر و قرار گرفتن تحت اقتدار دولتی دیگر، همواره امری جدال‌برانگیز بوده است، زیرا از آنجایی که مسئله پناهنجویی در حوزه بین‌الملل مطرح شده و مرزهای سیاسی را درنوردیده است، نیازمند همفکری جهانی است و به واسطه‌ی آنکه پذیرش پناهنجویان توسط دولت‌ها گره خورده به سیاست داخلی است، مستلزم به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت و خودمختاری دولت‌هاست. دلیل این مسئله به سادگی مسئولیت‌هایی است که با پذیرش پناهندگان بر دوش دولت‌ها قرار می‌گیرد، و موظف‌اند علاوه بر پذیرش پناهندگان، سایر خدمات رفاهی، آموزشی و حقوق اولیه انسانی نیز در اختیار آنها قرار دهد چرا که موارد مذکور، اموری‌اند که تنها در قلمرو سیاسی و به واسطه‌ی اسکان در یک سرزمین قابل پیگیری و دریافت هستند. بنابراین دولت‌ها باید بر طبق شرایط فعلی خود، محقق‌تصمیم‌گیری در خصوص پذیرش یا رد پناهنجویان باشند، تصمیم در خصوص این که آیا می‌توانند مسئولیت‌هایی را که ضمن پذیرش پناهندگان برای ایشان شکل می‌گیرد، متقبل شوند یا خیر. کنترل‌های مهاجرت شامل ملاحظات عدالت است، چون آنها صراحتاً شانس زندگی افراد را به طور وسیعی تحت تأثیر قرار می‌دهند (Seglow, 2005, 318).

۱-۲. سیاست‌گذاری در پرتو اصول اخلاقی فربه داخلی و اصول اخلاقی نحیف بین‌المللی

کلید فهم سازش جهانشمول‌گرایی با حق تعیین سرنوشت از منظر والزر، ایده‌ی تکرار است که در بیان اصول «فربه و نحیف» تجلی پیدا می‌کند. ما از طریق تجربه‌های تکرار شده از مشکلات سیاسی، از خاص‌گرایی به سمت جهان‌گرایی گذر می‌کنیم. شاید محصول نهایی این تلاش، مجموعه‌ای از استانداردهایی است که تمام جوامع و افراد انسانی از آنها تجربه مشترکی دارند. استانداردهایی مثل قوانین علیه قتل، فریبکاری، شکنجه، تیرانی، ظلم و ستم و ... با گذر زمان، ما یک ذخیره از قضاوت‌های مکرر داشته‌ایم که با آنها از منسأهایی که برخاسته‌اند، سروکار داشتیم. اینها اصول به اصطلاح نحیف هستند (که مربوط به عرصه بین‌الملل‌اند)، و ما هیچگاه آنها را ضمیمه‌ی اصول اخلاقی فربه که مربوط به زندگی روزمره‌مان است، نمی‌کنیم.

دلیل آن هم از دو منسأ سرچشمه می‌گیرد: نخست آنکه بیشترین حد قضاوت‌های بین‌المللی تحمیل شده که ما اتخاذ کرده‌ایم، مربوط به انگیزه هدایت جنگ است، تصمیماتی که ما در عرصه بین‌المللی اتخاذ می‌کنیم فقط مرتبط به یک وضعیت شدید بحرانی بوده و بنابراین از رفتار روزمره‌مان استفاده‌ی محدودی می‌کنیم. حتی پیش‌بینی شده است که اصول بسیار نحیف جهانی؛ مانند حق زندگی و آزادی، که پارادایم قانونی بر آن بنا شده است، شکل بهتری در بستر اجتماعی خاص پیدا می‌کند. دلیل آنکه این اصول شکل بهتری در غلظت زندگی روزمره ما می‌یابند مربوط به نکته دوم است؛ بستر اجتماعی‌ای که ما در آن تصمیم‌هایی اتخاذ می‌کنیم، بسیار متفاوت از بستری است که در آن زندگی می‌کنیم. ما تصمیمات متفاوت و موثرتری در زندگی روزمره‌مان می‌گیریم، تصمیماتی که به راحتی نمی‌توانند وارد سیاست بین‌الملل شوند. به بیان والزر، اصول اخلاقی جهانی نحیف، تبدیل شده یا در حال تبدیل به بخشی از منطق انسانی مشترکی‌اند که فراهم‌کننده‌ی معیارهای اخلاقی مستقلی هستند که از منسأ خود فراتر رفته‌اند. جهان‌گرایی همیشه می‌تواند یک پوشش قانونی ارائه دهد، اما پوشش قانونی از نوعی خاص. نخست؛ آنها از طریق تجربه و پیوند تاریخی با دیگران آموخته شده‌اند، و دوم بخاطر آن که آنها از این طریق آموخته شده‌اند، بر ما یک نوع احترام به خاص‌گرایی را تحمیل می‌کنند (Stuch, 2009, 520-524).

اصل کمک متقابل و پذیرش پناه‌جویان توسط دولت‌ها، اصلی نحیف در عرصه جهانی است؛ به عبارتی تمامی ما به واسطه تجربه‌های مشترک، در کی کلی از آن داریم اما این درک ضامن تصویب قاعده‌ای عام که گروه‌های خاص را تحت تأثیر قرار دهد نخواهد شد. بلکه درک و برداشت از مسئله مذکور، به نحو شگرفی با ورود به بستر اجتماعات خاص، شکلی فربه و منحصر به فرد به خود می‌گیرد. بنابراین ما نیازمند به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت و استقلال دولت-ملت‌های مستقلی هستیم که ضمن برخورداری از



پیچیدگی خاص خود، که در سایه‌ی توافقات اجتماعی آزاد و درک اجتماعی از مسئله عضویت و نحوه توزیع آن حاصل می‌گردد، در مقابل حقوق بشر مسئول‌اند.

۲-۲. حق و مسئولیت دولت در حفاظت از هویت اجتماعی شهروندان

در نظر والزر اصلاحگران دولت جهانی در فهم اینکه چگونه جامعه‌ی سیاسی با حکومت خود، هنوز عرصه حیاتی زندگی سیاسی است، شکست خورده‌اند. دولت‌ها در قبال مردم خود مسئول‌اند و سیاست‌های خود را به نحوی در حفاظت از آنها تدوین می‌کنند. این مهم به این خاطر است که مردم برای حفاظت در برابر مخاطرات حاضر و بی‌رحمی‌های دائمی سیاست جهانی و علاوه بر این، برای اینکه دولت‌ها بهترین نمایانگر زندگی سیاسی به نحوی که تاکنون بشر تجربه کرده هستند، به دولت متکی‌اند. احترام به این اصول پایه و مسئولیت در قبال اقتضانات سرزمینی یک ملت واحد و یکپارچه است که به یک جماعت شکوفا که اصولی را محترم می‌شمارند، شکل داده است. این حق مردم است که تصمیم بگیرند چه کسی وارد جماعت‌شان شود؛ عضویت و نحوه توزیع آن، موهبتی است که هر جامعه تعریف منحصر به خود را از آن دارد و کسی که هم اکنون عضو جامعه است، بر اساس فهم ما از معنای عضویت، و نوع جامعه‌ای که ما می‌خواهیم داشته باشیم، تصمیم می‌گیرد (Orend, 2000, 413-420).

والزر مسئولیت در قبال پناهنجویان را با استناد به حق ابتدایی شهروندان در حفاظت از فرهنگ ملی خود، محدود شده می‌بیند (Glibney, 1999, 173). بنا به این استدلال، هر جامعه سیاسی ممکن است تصمیم بگیرد تا مرزهای خود را با شاخصی خاص تطبیق دهد؛ گسترش و به اشتراک گذاری زندگی‌ای را که اعضایش شکل داده‌اند. البته باید در نظر گرفت که یک جامعه همچون جامعه آمریکا و کانادا که مرزهای خود را به نحوی شکل داده‌اند که گویی ریسک تغییر فرهنگ را برای رسیدن به تنوع بیشتر پذیرفته‌اند، ممکن است تصمیم به تشکیل جامعه گسترده مهاجران بگیرد. اما این امر در نظر دولت‌گرایانی چون والزر یک استثنا خواهد بود و اصل این است که دولت‌ها محقق هستند، تحت محدودیت‌هایی مشخص، سیاست‌های مهاجرتی‌ای را که مناسب می‌بینند، بر مبنای تاریخ‌های خاص خود، فرهنگ‌ها و علایق و خواسته‌هایشان، شکل دهند (Seglow, 2005, 321).

به بیان والزر، دولت‌ها باید در حوزه تصمیم‌گیری درباره مسائلی که بر هویت فرهنگی و سیاسی‌شان تاثیرگذار است، آزادی عمل داشته باشند. در غیر این صورت هیچ اجتماع دارای شخصیت، هیچ هم‌گروهی پویا و با ثباتی از مردان و زنانی متعهد به یکدیگر در کار نخواهد بود. «جماعت‌های تصادفی و پیش‌بینی نشده» که احتمالاً از نقل مکان آزادانه افراد پا خواهد گرفت، «فاقد انسجام درونی» خواهند بود



(Walzer, 1394, 74-115). علاوه بر این، اجتماعات تصادفی تشکیل شده از این طریق ممکن است از تامین نیازها و امکانات مقتضی جمعیت ساکن قلمرو خود ناکام بمانند.

۲-۳. حق قلمرو داری یا مکان مندی در سیاست گذاری مهاجرتی و پناهجویی

بر خورداری از حقوق محفوظی چون دفاع از خویش، حق استفاده از آتش، آب، هوای آزاد و مکانی برای زندگی کردن، که هابز در قالب حقوق محفوظ هنگام عقد قرارداد اجتماعی، در نظر می گرفت، از جمله حقوقی اند که نه نسبت به یک مکان مشخص، بلکه در سرزمین های تمامی دولت هایی که علت وجودی شان صیانت از این حقوق است، وجود دارد. از سویی دیگر، مسائل و معضلات حاد از جمله معضلات عدالت توزیعی مانند رفاه و آموزش را به بهترین نحو می توان در درون واحدهای جغرافیایی رفع و رجوع کرد. بر این اساس کانون حیات سیاسی را نمی توان جایی دیگر دنبال کرد. هیچ راه دم دستی برای اجتناب ورزیدن از سامان دادن به همان مفهومی که اکنون از دولت می شناسیم وجود ندارد. لذا نظریه عدالت بایستی دولت های قلمرومدار را مجاز دانسته و حقوق ساکنان شان را به رسمیت شناسند و حق جمعی رد و قبول عضوهای جدید را برای شان محفوظ نگه بدارد (Walzer, 1394, 85-87). نقل مکان بی قید و بند ممکن است چوب لای چرخ تلاش هایی بگذارد که می خواهند «سطح زندگی را در میان طبقات فقیرتر» یک کشور خاص ارتقا ببخشند. فقط در صورتی که انسجام و همبستگی اجتماعی، زمینه ساز التزامها و معناهای مشترک گردد، مقامات دولتی برای نگرانی از بابت رفاه مردم خویش و توفیق فرهنگ و سیاست ویژه خود، دلیلی خواهند داشت (Walzer, 1394, 77).

قلمرو سرزمینی تحت اختیار دولت ها باید ضامن ایجاد فرصت های برابر برای رشد و زندگی تمام افراد باشد، پناهجویان انسان هایی محق هستند که با حقوق انسانی خود جابه جا می شوند و بنابراین اگر دولتی واجد شرایط پذیرش ایشان در قلمرو خود است، باید بتواند آن ها را به مانند شهروندان فعلی خود از حقوق مشابه برخوردار نماید، وارد کردن پناهجویان به قلمرو با هدف محروم نگه داشتن آنها از حقوق پایه، موضوعی است که والزر ما را مجاب به نفی و پرهیز از آن می کند.

۲-۴. دیالکتیک حقوق دولت - ملت و انتظارات اجتماعات بین المللی

دولت مدرن یک کارگزار اخلاقی خاص گراست، که با مسئولیت هایی در قبال شهروندان، که از اختیار عمل او جدایی ناپذیر است، تاسیس شده است. پایه کلاسیک این مسئولیت ها بر این ایده بنا شده است که دولت ها مسئول تضمین امنیت و فراهم کردن رفاه شهروندان شان را بر عهده دارند. اخیرا دولت های مدرن



خودشان را محدود به وظایف سخت‌تری می‌دانند، به عمل کردن مطابق خواست شهروندان‌شان، که از طریق انتخابات به شکل منظم بیان شده است (Gibney, 1999, 175). به بیانی دیگر، مساله این نیست که دولت‌ها باید مرزهای خودشان را به روی همگان ببندند، اما باید این حق را داشته باشند تا بتوانند حداقلی از امکانات را برای مردم خود فراهم کنند. چون یک ملت، یک اجتماع اخلاقی است که متشکل از تعهداتی در قبال اشخاص آن برای حفاظت از برنامه‌های رایج و همچنین برای برآورده نمودن احتیاجاتشان است (Hibbert, 2008, 178).

برخی ادعا نموده‌اند که جماعت‌گرایان نمی‌توانند ادعای منسجمی را درباره حقوق جهانی انسان ارائه دهند یا عدالت بین‌الملل را به نحو کلی توسعه دهند، اما به عقیده‌ی والزر، جماعت‌گرایی و اصول جهانی سازگارند (Stuch, 2009, 516). مسائل مربوط به دولت‌ملت‌ها را نمی‌توان طبق اصول عام و ثابت ترسیم نمود و سپس آن‌را بر همگان تحمیل کرد، این سلطه همان چیزی است که والزر درصدد محو آن است. آن‌طور که والزر صراحتاً اشاره می‌کند؛ این موردی نیست که یک نفر به راحتی بتواند یک لیست از حقوق اعلام کند و سپس به دنبال انسان‌هایی برای اعمال آن بگردد. حقوق تنها در داخل جوامع سیاسی قابل اعمال است، جایی که اجتماعات از طریق روندهای سیاسی به رسمیت شناخته شده‌اند و هر روند سیاسی نیازمند عرصه‌ای سیاسی است (Haddad, 2003, 5). هدف نظام بین‌الملل نباید برتری یافتن یا دور انداختن نظام دولتی باشد، بلکه باید اجازه دهد که دولت روند تکاملش را طی کند (Orend, 2000, 418). و منظور از تکامل، پیچیده‌سازی نظام دولتی است؛ احترام و به رسمیت شناختن هزاران توافق اجتماعی آزادانه انتخاب شده است که مبنای تعهدات و تنوع سیاست بوده است. مردم باید اجازه داشته باشند بر خود حکومت کنند، همان چیزی که او در جای دیگر به صراحت بیان می‌کند: این اصول انتقادی برای تمام ملت‌هایی است که دولت مختص خود را دارند.

۲-۵. تعدیل دولت‌گرایی با اتکا مشروط به «نظر اعضای اجتماع» و «اصل کمک متقابل فوری»

بنابر آنچه ذکر شد می‌توان دولت‌ها را باشگاه‌هایی کامل انگاشت که نسبت به فرآیندهای عضوگزینی خویش خودفرمانی تام دارند، اما اگر این توصیف در خصوص قانون «حق ممانعت از پذیرش پناهندگان طبق اصل خودمختاری» صحیح باشد، وصف صحیحی از حیات اخلاقی اجتماع‌های سیاسی روزگار ما نیست (Walzer, 1394, 82). پارادایم خودمختاری والزر در نهایت به تعهد او به دولت‌های بالفعل به عنوان سنگ‌بنای اخلاق بین‌المللی ختم می‌شود. شرح والزر از «پناهندگی»، درصدد گشودن دروازه‌ای میان دولت‌های محقق‌تعیین سرنوشت است که طبق اصل کمک متقابل، مسئولیت‌های اخلاقی‌ای را نیز در قبال



پناهندگان متقبل می‌شوند. البته لازم به ذکر است که اصل کمک متقابل، فقط می‌تواند سیاست‌های عضوپذیری‌ای را که ریشه در فهم و استنباط یک اجتماع خاص از خویش دارند، حکم و اصلاح کند و نه تغییر بنیادی دهد. عضوهای یک اجتماع سیاسی دارای این حق جمعی‌اند که جمعیتی مقیم و ماندگار شکل دهند، حتی که همواره تابع کنترلی دوگانه است؛ الف) معنای عضویت از نظر اعضای کنونی و ب) اصل کمک متقابل. نظر به این دو اصل، کشورهای خاصی در زمان‌های خاص ممکن است مردان و زنانی را که به انحاء مختلف بیگانه‌اند در جمع اعضای خویش بگنجانند. در عمل پناه دادن به شمار کثیر پناهجویان اغلب از منظر اخلاقی لازم است ولی حق سد کردن سیل پناهجویان نیز همواره از ویژگی‌های حق تعیین سرنوشت اجتماع به دست اعضای خویش خواهد ماند (Walzer, 1394, 99). اگرچه والزر به حکومت جهانی بدبین و حامی خودتعیین‌کنندگی ملی است، تأیید و موافقت او با تفاوت‌های اجتماعی نامحدود نیست. از منظر وی، تکثرگرایی ملی باید رخ دهد اما به عنوان خواسته‌های اخلاقی به اشتراک گذاشته شده درباره‌ی زندگی و آزادی‌های بشر هدایت شود (Orend, 2000, 425).

والزر قویا درباره‌ی حق دولت‌ها برای کنترل اینکه چه کسی باید به عنوان عنوان عضو در نظر گرفته شود بحث می‌کند، اما علاوه بر این استدلال می‌کند که این حق مقید به اصل کمک متقابل است. اگر کمک فوری مورد نیاز است و هزینه‌ی اعطای آن نسبتاً اندک است، ما موظف به کمک به غریبه‌ها هستیم (Bolesta, 2003, 19). مسئولیت در قبال حفاظت از پناهجویان نشأت گرفته از این است که همگی ما عضوی از یک جامعه واحد انسانی هستیم. مسئولیت در قبال غریبه‌ها، بر مبنای انسانیت مشترک ماست، تا زمانی که هزینه نسبتاً اندکی داشته باشد (Hossack, 2016, 27). بنابراین به نحوی مکلفیم به دو دلیل به پناهجویان پناه دهیم؛ یکی اینکه مضایقه کردن از پناه دادن باعث می‌شود در حق مردمان بی‌پناه و بی‌امید اجحاف کنیم و متوسل به زور شویم، و دوم آنکه به استثنای موارد غیر معمول، شمار کسانی که پای رد و قبول‌شان در میان است چندان زیاد نیست و به راحتی می‌توان در جامعه جذب‌شان کرد (Walzer, 1394, 98). این چنین ظرافت و حساسیت درباره اتخاذ رویکرد در قبال پناهجویان به این دلیل است که فرآیند مهاجرپذیری بر خلاف اغلب مسائل دیگر هم تابع تصمیم درونی خود اعضاست (همه اعضا از جمله آنانی که صرفاً به حکم حق مکان‌مندی عضویت دارند) و هم تابع اصل بیرونی کمک متقابل. پس مهاجرپذیری هم موضوع انتخاب سیاسی و هم تابع قیود اخلاقی است (Walzer, 1394, 115).

والزر تصدیق می‌کند که یک تعهد اخلاقی در پذیرش پناهجویان وجود دارد (Polzler, 2019, 32). در دنباله کنوانسیون ۱۹۵۱ مربوط به جایگاه پناهندگان، حقوق بین‌الملل پناهنده را به عنوان کسی که به سبب

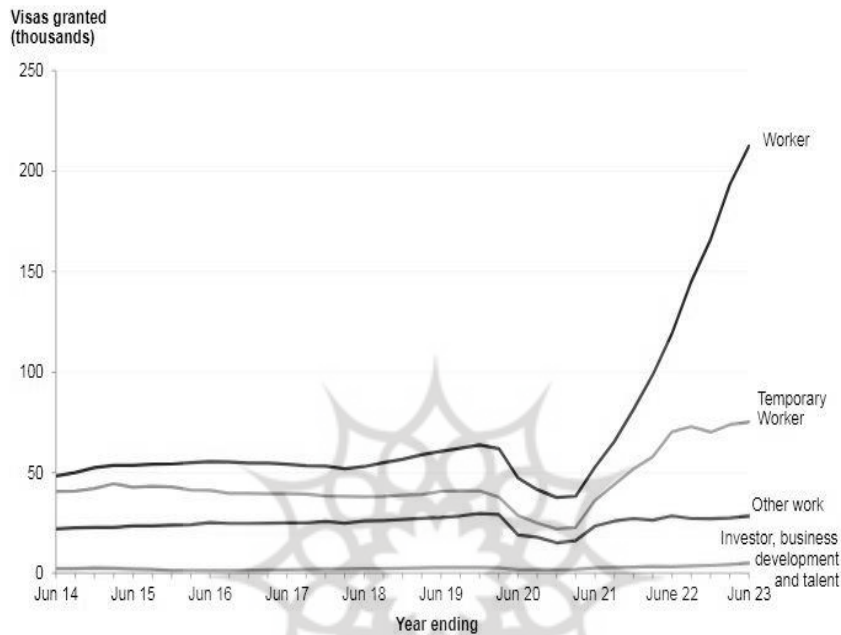
یک ترس مستدل از آزار دیدن به دلیل شرایطی چون نژاد، مذهب، ملیت، عضویت در یک گروه خاص یا عقیده‌ی سیاسی، خارج از کشور خود و بنابراین ناتوان یا به سبب ترسش بی‌تمایل به قرار گرفتن تحت حفاظت آن کشور است، تعریف کرد. اگر حقوق بشر به عنوان بهترین محافظ احتیاجات بشر در مقابله با استانداردهای تهدید علیه زندگی در دهه اخیر فهمیده شده است؛ بنابراین هر کسی که حقوق انسانی‌اش در خطر است باید واجد شرایط برای پناهندگی باشد. یک پناهنده باید هر کسی باشد که منحصر ا ادعای درخواست «فوری» کمک دارد (Wellman & Cole, 2011, 117-119). غیر مشابه به کسی که صرفاً می‌خواهد مهاجرت کند تا یک زندگی خوب را ارتقا دهد (مانند هنرمندی که می‌خواهد در نیویورک زندگی کند) پناهجو از حداقل زندگی انسانی در کشور مبدا خود، در مانده است. مهم‌تر از آن، تا جایی که این انسان به طور خاص نیازمند حفاظت از سوی دولت خودش است، از سوی خارج از کشور نمی‌توان به او کمک کرد.

۶-۲. ضرورت توجه به برابری فرصت و منزلت سیاسی

تصمیم به حفظ قلمرو سرزمینی ضمن پذیرش پناهجویان، گام نخست در مسیر کمک‌رسانی است و همان‌طور که اشاره شد نشان‌دهنده‌ی آن است که دولت مذکور تصمیم گرفته است تا به کثرت‌گرایی مجوز دهد. اما مسئله حائز اهمیت این است که دومین مرحله از فرایند پذیرش «تابعیت بخشی»، به مرحله اول یعنی «مهاجرپذیری» وابسته است. به هر پناهنده‌ی پذیرفته، هر بیگانه و مقیم و هر کارگر باید فرصت‌های شهروندی داد. و وقتی این فرایند مسدود شود، اجتماع سیاسی بدل به جهانی از اعضا «خودی‌ها» و بیگانه‌ها «غیرخودی‌ها» می‌شود. راستش، فرمان راندن شهروندان بر غیر شهروندان، حکم راندن خودی‌ها بر غیر خودی‌ها، اعضا بر بیگانگان، احتمالاً مشترک‌ترین شکل جباریت بر تاریخ بشر است (Walzer, 1394, 114-116).

در کشورهایی چون سوئیس، سوئد یا آلمان که دموکراسی‌های سرمایه‌سالار دارند و از دولت‌های رفاه‌پرور با اتحادیه‌های کارگری نیرومند و جمعیتی بالنسبه مرفه و برخوردارند، مدیران حوزه اقتصادی و کسب و کار، هر روز دشوارتر از دیروز می‌توانند کارگرانی برای مجموعه کسب و کارهایی جذب کنند که توان فرسای، پرخطر و حقارت‌بار قلمداد می‌شوند. اما این کسب و کارهای خدماتی برای جامعه ضروری و واجب‌اند، پس آنها را در اختیار کارگران کشورهای فقیر می‌گذارند که این قبیل مشاغل خدماتی را کمتر مطلوب می‌یابند. آنها به شرطی در کشور میزبان می‌مانند که کار کنند، کارگران پذیرفته شده باید «مهمان» باشند، نه مهاجرانی که وطنی تازه و شهروندی‌ای تازه می‌جویند، زیرا اگر در مقام کسانی که قرار بود به

شهروندی برگزیده شوند به نیروی کار داخلی می‌پیوستند، از مزایای رفاهی برخوردار می‌گشتند و همین که کارشان می‌گرفت از در رقابت مستقیم با کارگران محلی درمی‌آمدند و بعضی‌شان را پشت سر می‌گذاشتند. بنابراین مقررات حاکم بر پذیرش کارگران خارجی با هدف محروم نگه داشتن آنها از مزایای شهروندی وضع می‌شوند، چرا که در غیر این صورت خیلی زود به مانند کارگران داخلی می‌شوند و دیگر اشتیاقی به پذیرفتن کارهای سخت و ذلت‌بار یا رضا دادن به دستمزدهای اندک نخواهند داشت.



شکل (۲): آمار رو به افزایش پذیرش و اعطای ویزا در اروپا بر اساس نیاز کارگری

اما کارگران خارجی را نمی‌توان فقط در چارچوب جابه‌جایی‌شان، به منزله مردان و زنانی آزاد در آمد و شد، توصیف کرد. درست است که مهمان‌اند، تبعه هم هستند. آنها در کشور میزبان از همه قید و بندهای سیاسی رها نیستند بلکه قدرت دولتی نقش تعیین‌کننده در خلق آن و سپس پیاده کردن قواعد آن ایفا می‌کند. کشور به عنوان مکانی برای زیستن درهائیش به روی هرکسی که بتواند کار دل‌پذیری پیدا کند باز است؛ اما به عنوان مکانی برای تضارب آرا یا انجمنی برای گردهم آمدن، به عنوان یک ملت یا مردم درهائیش بسته است (Walzer, 1394, 107-110). بدین علت است که حکومت بر کارگران خارجی تا



بدین حد مانند جباریت جلوه می‌کند.

اما هیچ دولتی حق ندارد اقتصاد خود را با کارگران خارجی پر کند، اگر تصمیم به پذیرش مهاجران گرفته شد، تابعیت بخشی نیز باید به دنباله آن محقق شود، و همگان آماده‌ی به اشتراک گذاشتن موهبت‌هایی که در سایه شهروندی حاصل می‌گردد باشند. اصلی که در اینجا به کار می‌آید نه کمک متقابل بلکه عدالت سیاسی است. اگر پناهندگان در اقتصاد یک کشور کار می‌کنند، تحت اقتدار و قانون کشور مذکورند و براساس آن نیز قضاوت می‌شوند، باید بتوانند به یمن مشارکت در قانون و اقتصاد، خود را مشارکت‌کنندگان بالقوه یا آینده سیاست نیز قلمداد کنند، و باید از آن آزادی‌های مدنی پایه‌ای که برخوردار از آنها زمینه‌ساز رأی دادن است بهره‌مند شوند. باید در جاده منتهی به شهروندی گام بردارند.

(Walzer, 1394, 112). کسانی که در ذیل مجموعه‌ای از قوانین زندگی می‌کنند، باید محق مشارکت، و سرانجام حق رأی برابر باشند. همچنین به عقیده‌ی والزر آن‌هایی که موضوع اقتدار دولت‌اند باید درباره آن چیزی که بر آنها اعمال می‌شود آگاه باشند (Fine, 2013, 265). و از آنجایی که توزیع موهبت‌هایی چون رفاه، خدمات و بهداشت، بیمه از کار افتادگی و... تنها در سایه‌ی عضویت و شهروندی رخ می‌دهد، اگر دولتی با باز نمودن مرزهای خود، فرایند مهاجرپذیری را (مرحله اول) به انجام رساند، اما از تابعیت بخشی (مرحله دوم) سر باز بزند، گویی زمینه را برای جباریت اعضا از بیگانگان فراهم کرده است. همه مردان زنان باید از منزلت سیاسی واحد و در نهایت فرصتی برابر، برخوردار گردند. بدین سان، شهروندان دموکراتیک حق انتخابی دارند: اگر بخواهند کارگران تازه‌ای را در جامعه بپذیرند، باید آماده باشند دامنه عضویت‌شان را بگسترانند؛ اگر اشتیاقی به پذیرش اعضای تازه ندارند، باید در چارچوب محدودیت‌های بازار کار داخلی راه‌هایی برای انجام کارهای ضروری جامعه بیابند (Walzer, 1394, 114).

اغلب دولت‌ها نظارت سفت و سختی بر فرایندهای اعطای تابعیت دارند اما امور مهاجرت را فقط سرسری زیر نظر می‌گیرند. بر این رویه، مهاجران به بیگانگانی مقیم و ماندگار بدل می‌گردند (Walzer, 1394, 100). دلیل این عملکرد تمایل به تقسیم جامعه به دو گروه مجزای: خودی‌ها (شهروندان فعلی) و بیگانگان و فراهم نمودن بستری برای رهنیدن شهروندان از کارهای ناخوشایند است. در صورتی که فرصت و منزلت باید به نحو مساوی بین دو گروه مذکور تقسیم شود و هر دو به نحو یکسانی از حمایت دولت برخوردار گردند.

زمانی که مهاجران به شهروند کامل یک دولت تبدیل می‌شوند، یعنی آن‌ها رسماً فرصت برابری در مشارکت در رویه‌های دموکراتیک دارند ادعای آن‌ها باید وزن برابری با ادعای شهروندان بومی داشته



باشد (Miller, 2011, 14). بنابر مسئولیت اخلاقی، هیچ دولتی حق ندارد جامعه خود را به دو گروه اعضا (شهروندان) و غیر اعضا (پناهجویان) تقسیم کند و به واسطه‌ی این تقسیم‌بندی، گروه اول را به پشتوانه عضویت‌شان، دارای اولویتهای خاص در برخورداری از سایر موهبت‌های اقتصادی، رفاهی، سیاسی و ... دانسته و حمایت بیشتری را از آنها صورت دهد و گروه دیگر را به مثابه گروه اقلیت، از فرصت‌های مذکور محروم کند. علاوه بر این، اعضا باید آمادگی داشته باشند مردان و زنانی را که به عضویت می‌پذیرند در مقام همتایانی برابر با خویش در جهانی استوار بر التزام‌های مشترک بپذیرند؛ مهاجران نیز باید آمادگی داشته باشند این التزام‌ها را در اشتراک با دیگران بپذیرند. دولت بر طبق قرارداد اجتماعی نهادی بی‌طرف است، او رابطه‌ی یکسانی با افراد تحت نظارت خود اعم از پناهجویان و شهروندان سابق دارد.

۲-۷. بی‌طرفی دموکراتیک

تساهل و مدارا ارزش‌هایی اخلاقی است که در صورت پذیرش پناهجویان، باید هم از سوی دولت‌ها نسبت به مهاجران و هم از سوی اعضای پیشین نسبت به تازه واردان، روا داشته شود. اما گفته می‌شود که تحمل و مدارا لزوماً یک رابطه‌ی نابرابر است، که گروه‌های تحمل شده یا افراد، در موقعیتی پایین‌تر قرار دارند. بنابراین ما باید به چیزی فراتر و بهتر از تحمل، مانند احترام متقابل نیز بیاندیشیم، احترام متقابل یک شکل از مداراست که می‌تواند جذاب‌تر باشد. در امپراطوری‌های چندملیتی، قدرت از دیوان‌سالاران مرکزی بر می‌خیزد، تمام گروه‌ها در ذیل آن قدرت یکپارچه شده و به طور مساوی بی‌قدرت‌اند، از این‌رو آنها در آزار و اذیت و ایجاد مزاحمت برای همسایگان‌شان ناتوان هستند. به عنوان مثال ترک‌ها و یونانی‌ها به طور مسالمت‌آمیز ذیل حکومت عثمانی می‌زیستند، آیا آنها متقابلاً به هم احترام می‌گذاشتند؟ بعضی از آنها بله و بعضی دیگر خیر. اما نحوه رابطه آنها به احترام متقابل‌شان بستگی ندارد، بلکه به انقیاد مشترک آنها بستگی دارد (Walzer, 1997, 173).

این انقیاد مشترک است که تمام افراد را با هم برابر و بر این اساس رابطه‌ی یکسانی را از سوی آنها با دولت شکل می‌دهد. در دولت-ملت‌ها قدرت از خواست حداکثری برمی‌خیزد که از دولت برای مقاصد خودشان استفاده می‌کنند، این لزوماً مانع تقابل میان اشخاص نیست که در حقیقت در دولت‌های دموکراتیک برومند شده است. اما گروه‌های حداقلی نابرابرند، به واسطه‌ی تعدادشان و به نحو دموکراتیک از بسیاری از امور فرهنگ عمومی کنار گذاشته شده‌اند. در تاریخ جوامع مهاجر، هنگامی که مهاجران اولیه آرزوی داشتن یک دولت-ملت داشتند، موج پیاپی مهاجران آنچه را که در اصل، دولت بی‌طرف دموکراتیک را ایجاد کرد. اما این دولت خود را متوجه اشخاص می‌کند، نه گروه‌ها، و بنابراین جامعه‌ای



باز را که در آن همه افراد نیازمند مدارا با دیگری اند را ایجاد می‌کند. اما الان دو گروه: اعضا و پناهندگان توسط یک قدرت برتر واحد مورد مدارا واقع نمی‌شوند، آنها باید با یکدیگر مدارا کنند و با تلاش خود همزیستی را ایجاد کنند. همچنین این امری دور از ذهن نیست، موفقیت آن به نحوی تنها در حالتی حاصل می‌شود که تقریباً تنها دو گروه برابر وجود داشته باشد و جایی که برابری در طی زمان پایدار باشد و سپس تخصیص متناسب با منابع و مناصب در امور شهری صورت گیرد، بدین ترتیب هیچ گروهی نیازمند ترس از تسلط دیگران نیست (Walzer, 1997, 169). ترسی که در این خصوص شکل می‌گیرد از نیروهای گریز از مرکزی است که گروه و اعضای متعهد خودشان را رهبری می‌کنند تا از سوی دولت حمایت‌های مثبت بیشتری را دریافت کنند، در صورتی که حمایت در اصل تنها می‌تواند به نحو برابر از تمام گروه‌ها صورت گیرد (Walzer, 1997, 172).



شکل (۳): گراف دیالکتیک دولت‌گرایی و اخلاق‌گرایی بین‌المللی در اندیشه مایکل والزر

منبع: نگارنده

۳. نقد رویکرد دیالکتیکی اخلاق‌گرایی و دولت‌محوری حداقلی مایکل والزر

انتقادات متعددی از جهات مختلف بر رویکرد دولت‌گرایانه والزر در مسئله مهاجرت مطرح شده‌است.



منتقدان استدلال می‌کنند که رویکرد دولت‌گرایانه والزر به مسئله مهاجرت و تأکید وی بر حاکمیت دولت و مرزهای ملی ممکن است حقوق و نیازهای مهاجران، به‌ویژه پناهندگان و پناهجویانی را که با موقعیت‌های وخیم و تهدیدکننده‌ای مواجه هستند، نادیده بگیرد. در جهانی که با پیوستگی و نابرابری جهانی شناخته می‌شود رویکرد دولت‌گرایانه والزر به مسائل عدالت جهانی ناکافی انگاشته شده و منتقدان بر این باورند که این دیدگاه ممکن است به طور مؤثری به دغدغه‌های گسترده‌تر عدالت جهانی مرتبط با مهاجرت نپردازد (Kukathas, 2004, 10). علاوه بر این، رویکرد مذکور به دلیل نداشتن یک پایه اخلاقی جامع، ناتوانی در پرداختن به جنبه‌های اخلاقی مهاجرت، مانند حقوق افراد برای درخواست پناهندگی و الزام اخلاقی برای کمک به افراد نیازمند، مورد انتقاد قرار می‌گیرد.

ادغام فرهنگی یکی دیگر از موارد مناقشه است. منتقدان استدلال می‌کنند که تأکید والزر بر انسجام فرهنگی در داخل دولت-ملت ممکن است منجر به ارتقای هژمونی فرهنگی و سیاست‌های طردکننده، تبعیض‌گرایانه و انکار کردن تنوع فرهنگی در عصری شود که تنوع فرهنگی در آن تجلیل می‌شود. بعلاوه، برخی از منتقدان بر این باورند که رویکرد والزر، زمینه تاریخی پویایی مهاجرت را نادیده می‌گیرد، و نمی‌تواند به میراث تاریخی استعمار، استعمار نو، و نابرابری‌های جهانی که امروزه الگوهای مهاجرت را شکل می‌دهند، بپردازد.

نقدها به رویکرد دولت‌گرایانه والزر به ابعادی همچون ابعاد اخلاقی مهاجرت در دنیایی، جهانی شده می‌پردازد، جایی که مرزهای عدالت از مرزهای ملی فراتر می‌رود. این پرسش مطرح می‌شود که آیا یک چارچوب دولتی سفت و سخت می‌تواند به خوبی به وضعیت اسفناک پناهندگانی که از آزار و شکنجه گریخته، افرادی که به دنبال فرصت‌هایی فراتر از محل تولد خود هستند و تعهدات اخلاقی که شامل همه بشریت می‌شود رسیدگی کند. همچنین منتقدان استدلال می‌کنند که مرزهای بسته و کنترل مرزی سخت می‌تواند بازار کار را مختل کند، باعث عدم تعادل نیروی کار شده و منجر به تداوم نابرابری‌های اقتصادی جهانی شود (Song, 2018, 390). در نتیجه ارزیابی اینکه آیا رویکرد والزر با الزامات اخلاقی گسترده‌تر دوران ما همسو است یا خیر، ضروری است.

در عصر افزایش پیوستگی جهانی، که در آن مسائل از مرزهای ملی فراتر می‌روند، تمرکز والزر بر حاکمیت دولت در پرداختن به ماهیت پیچیده و به هم پیوسته مهاجرت معاصر ناکافی انگاشته می‌شود. منتقدان استدلال می‌کنند که برای مقابله با مسائلی مانند مهاجرت ناشی از اقلیم، جنایات فراملی و تحرک جهانی نیروی کار، رویکردی جهانی‌تر نیاز است. برخی نیز کارآیی کنترل‌های مرزی سختگیرانه را زیر

سوال می‌برند، که در صورت اجرا ممکن است منجر به عواقب ناخواسته‌ای از جمله افزایش مهاجرت غیرقانونی و شرایط غیرانسانی در گذرگاه‌های مرزی شود. علاوه بر این، منتقدان نگرانی‌هایی را درباره رویکرد امنیت محور که اغلب با دیدگاه دولت گرایانه همسو است، مطرح می‌کنند. این رویکرد امنیت ملی را بر نگرانی‌های بشردوستانه اولویت می‌دهد (Levitov, 2018, 475).

رویکرد دولت گرایانه به تصمیم‌گیری دولت‌ها وابسته است که می‌تواند به سیاسی شدن مسائل مهاجرت منجر شود. برای مثال، تصمیمات درباره پناهنجوبی ممکن است بیشتر از آن که تحت تأثیر ملاحظات بشردوستانه باشد، از شرایط سیاسی متأثر شود. شاید بتوان نمونه تفاوت نظر سیاستمداران اروپایی در مواجهه با موج‌های پناهنجوبی اوکراین با شمال آفریقا و خاورمیانه را نمونه‌ای حداقلی از این نگرانی تلقی کرد. از این رو، نقد رویکرد دولت گرایانه مایکل والزر به مهاجرت، کاوش عمیقی از چالش‌ها و نگرانی‌های چندوجهی را ارائه می‌کند. این انتقادات بر اهمیت توجه به یک رویکرد جامع و مبتنی بر حقوق تأکید می‌کنند که ابعاد اخلاقی، بشردوستانه و عدالت جهانی مهاجرت را به‌ویژه در دنیای به‌هم پیوسته ما در نظر می‌گیرد.

همان‌طور که اشاره شد، تعهد و احترام به خودمختاری دولت‌ها در رد پناهنجویان از جمله مهم‌ترین اصولی است که مایکل والزر پیشنهاد می‌دهد؛ اما احترام به حق انتخاب دولت‌ها در تعیین سیاست مختص به پناهنجویان، امری بی‌قید و شرط نیست و اصول اخلاقی اقتضا می‌کند تا به آنها کمک کنیم. اینکه کشوری با وسعت عظیم از ورود مهاجران ممانعت کند، برخلاف تعهد لیبرال به برابری حق و فرصت‌های انسانی برای رشد است (Fine, 2013, 257). آنهایی که در دولت خودشان تحت آزار و اذیت و تجاوز و تهدید به مرگ قرار دارند، حق طلب پناهندگی در خارج از کشورشان را دارند. به تعبیر میلر، پناهنجویان دارای یک حق مسلم اما نه بی‌قید و شرط برای ورود به یک عرصه تحت حفاظت هستند. به نقل از (Palm, 2020, 16) حق طرد و بیرون‌گذاری، به حدود سرزمینی و تراکم جمعیتی هر کشوری وابسته است. از همین قرار است که سجویک می‌نویسد: «من نمی‌توانم برای دولتی که مالک قطعه‌های پهناوری از زمین‌های نامسکون است، حق بی‌چون و چرای طرد و بیرون کردن عناصر بیگانه قائل شوم». شاید از نظر او، شهروندان می‌توانند در میان بیگانگان نیازمند دست به‌گزینش بزنند، ولی مادام که دولت متبوع‌شان فضای در دسترس عظیمی در تصرف دارد، نمی‌تواند به‌طور کامل از پذیرش و پناه دادن به بیگانگان سرباز زند.

بیشترین مجادله‌ی والزر در مسائلی است که مربوط به مهاجرت و جابه‌جایی سرزمینی، اعطای حق



شهروندی به مهاجران، پرداخت کمک‌های بین‌المللی و اتحادهای صلح‌جوست. اصول نحیف و حداقلی والزر دیدگاه جمعی را (درباره حدود اختیار دولت‌ها در نپذیرفتن پناهندگان) ارائه کرده است. اگر مردم سرزمینی عضویت را به عنوان یک موهبت بیشتر از نیازشان داشته باشند، نیازمند بازتوزیع آن هستند. مثال او در این باره کشور استرالیاست که توسط ملت‌های آسیای جنوب شرقی که دچار فروپاشی شده‌اند، احاطه شده است. در این باره اصل کمک متقابل که جامعه‌ی سیاسی‌ای چون استرالیا با آن مواجه است شامل دو انتخاب است؛ هویت فرهنگی خود را حفظ کنند و از وسعت سرزمینی خود بکاهند (بخشی از سرزمین‌شان را به پناهندگان واگذار کنند) و یا وسعت سرزمینی را حفظ کنند اما به تنوع فرهنگی و کثرت‌گرایی مجوز دهند.

والزر بر این نظر است که اگر گروه نیازمند، امتیاز سرزمینی دریافت کرد، جامعه‌ای که امتیاز مذکور را اعطا کرد، دیگر موظف به پذیرش آنها به عنوان «عضو» در فرهنگش نیست، زیرا تصمیم گرفته شده که امتیاز قلمرو به آنها اعطا کند. اما اگر جامعه‌ی پذیرنده، تمامیت قلمرواش را برای خویش حفظ کرده است، و در عین حال به گروه نیازمند اجازه‌ی ورود داده است، باید آن گروه از افراد را از حق تام عضویت بهره‌مند سازد، به عبارتی، باید حقوق شهروندی ملی برابر با تمام شهروندان دیگر به آنها اعطا کند (Orend, 2000, 421-424).

البته باید در نظر داشت که پذیرش پناهندگان اگرچه انتخابی سیاسی است، اما الزام مقید شدن آن به اصول اخلاقی است که آن را از سایر مسائل بین‌المللی و سیاسی مجزا می‌کند. عمل پذیرش پناهجویان در جامعه سیاسی منوط به آن است که دولت وظیفه‌ی اخلاقی خود را در قبال آنها به نحو احسن متقبل شود. از سویی دیگر اعطای سرزمین بدون به رسمیت شناختن هویت افراد انسانی خواهان ساکن در آن، منجر به نوعی تعارض هویتی و حتی در برخی اشکال ایجاد یک دوگانه هویتی با اعمال نژادپرستانه خشونت آمیز است. این مخاطره وجود دارد که جامعه اعطا کننده امتیاز سرزمینی، بر اساس یک دوگانه‌سازی دولت-جامعه، برای پناهجویان جدید شکل جدیدی از مصیبت و فشار اجتماعی به همراه بیاورد. این شرایط امروز در روایت و تجربه زیسته شهروندان مسلمان و آفریقایی کشورهای اروپایی و غربی به خوبی قابل مشاهده و مطالعه است. بدون شک هر نگرش واقع‌بینانه‌ای به حق ابتدایی شهروندان یک کشور واقف است اما باید در نظر داشت که سیاست‌گذاری مبتنی بر در نظر گرفتن این حق نبایستی شرایط اجتماعی و سیاسی و حتی در مواردی قانونی برای یک استاندارد دوگانه زیست و زندگی باشد. این موضوع با اصول اخلاقی حداقلی درباره به رسمیت شناختن افراد انسانی در شرایط دشوار و سخت نیاز به کمک فوری در تضاد است. از سویی دیگر، در نظر نگرفتن احترام و به رسمیت نشناختن حق جایجایی سکونت در شرایط غیرعادی و

منوط کردن آن به رضایت شهروندان یک کشور، زمینه یک شکاف اجتماعی غیرقابل مدیریت را ایجاد می‌کند. شکلی از شکاف که امروز در خیابان‌های کشورهای اروپایی به شکل جنبش‌های خشونت بار ضد مهاجرت و ضد نژادی از یک سو و کشاکش گروه‌ها و احزاب سیاسی راست افراطی و اروپاگرا قابل مشاهده است.

نتیجه‌گیری

امروز و با دیدن آستانه تهدید اروپا از موج‌های مهاجرتی و پناهجویی خاورمیانه و شمال آفریقا و همچنین تلاش سایر کشورهای لیبرال برای مواجهه جدی و تهدیدمحور با موج‌های مهاجرتی، ضرورت واکاوی زمینه‌های فلسفی-سیاسی سیاست‌گذاری مهاجرتی و پناهجویی در این کشورها دوچندان شده است. این ضرورت برای آشکار شدن تناقضات میان ایده و نظم بین‌المللی مورد ادعای این کشورها و عملکرد دوگانه‌شان در قبال پناهجویان و مهاجرین آفریقایی و اکرایی در چند سال اخیر بیشتر شده است. نتیجه پژوهش حاضر که تبیین ایده دیالکتیکی مایکل والزر در ترکیب اخلاق‌گرایی بین‌المللی و حق و مسئولیت دولت در سیاست‌گذاری مهاجرت و پناهجویی و تشریح نقدهای مرتبط با این ایده است، می‌تواند مبنایی برای یک سیاست‌گذاری واقع‌گرایانه در شرایط جدید بین‌المللی از سوی کشورهای مقصد و همچنین سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی این حوزه باشد. امروز سیاست‌گذاری حوزه مهاجرت و پناهجویی بیش از هر چیز به در نظر داشت متغیرهای موثر داخلی و ملی به خصوص توانمندی و شرایط مادی و هویتی از یک سو و درک شرایط خاص بین‌المللی افراد انسانی متأثر از واقعیت‌های سنگین مانند جنگ، ترور، تجاوز و شرایط غیرقابل زیست محیطی است. چارچوب ارائه شده در این پژوهش به دلیل در نظر گرفتن سطح تأثیرگذاری این متغیرها، می‌تواند به این واقعیت کمک کند.

در نهایت اینکه مسئولیت اخلاقی دولت‌ها یک موضوع اساسی است، زیرا منتقدان معتقدند که دولت‌ها وظیفه اخلاقی دارند که به افراد نیازمند، صرف نظر از ملیت آنها کمک کنند. رویکرد دولت‌گرایانه والزر، با تمرکز بر منافع ملی، ممکن است تعهد اخلاقی کشورهای مرفه را برای کمک به افراد کم‌بخت و کمک به جهانی عادلانه‌تر نادیده بگیرد. همچنین، رویکرد والزر بر اصول عدالت توزیعی و این ایده استوار است که دولت‌ها حق کنترل مرزهای خود را دارند. با این حال، بسیاری بر این باورند که برابری طلبی اخلاقی نباید به دولت-ملت محدود شود و عدالت باید شامل همه افراد، صرف نظر از محل تولد آنها باشد.

Reference (in Persian)

Walzer, M. (1394). Spheres of justice: A defense of pluralism and equality. Translated by

Saleh Najafi, Tehran: Saless [in Persian]

Reference (in English)

- Blake, M. (2013). Immigration, jurisdiction, and exclusion. *Philosophy & Public Affairs*, 41(2), 103-130.
- Kukathas, C. (2004). The case for open immigration.
- Song, S. (2018). Political theories of migration. *Annual review of political science*, 21, 385-402.
- Beck, R. H. (1996). *The case against immigration: The moral, economic, social, and environmental reasons for reducing US immigration back to traditional levels*. Roy Beck.
- Bolesta, A. (2003). Forced Migration and the Contemporary World: Challenges to the International System. Available at SSRN 895949.
- Carens, J. H. (1987). Aliens and citizens: the case for open borders. *The review of politics*, 49(2), 251-273.
- Freiman, C. (2018). A Defense of Open Borders. *The Palgrave Handbook of Philosophy and Public Policy*, 161-171.
- Gheciu, A., & Wohlforth, W. C. (Eds.). (2018). *The Oxford handbook of international security*. Oxford University Press.
- Gibney, M. J. (1999). Liberal democratic states and responsibilities to refugees. *American Political Science Review*, 93(1), 169-181.
- Haddad, E. (2003). Refugee protection: A clash of values. *The International Journal of Human Rights*, 7(3), 1-26.
- Hibbert, N. (2008). Citizenship and the welfare state: a critique of David Miller's theory of nationality. *Canadian Journal of Political Science/Revue canadienne de science politique*, 41(1), 169-186.
- Hollifield, J. F. (1992). Migration and international relations: Cooperation and control in the European Community. *International Migration Review*, 26(2), 568-595.
- Hossack, K. (2016). *Duties of Virtue and Justice: Rethinking Responsibility in the Global Refugee Regime* (Doctoral dissertation, Brandeis University, Graduate School of Arts and Sciences).
- Huemer, M., & Huemer, M. (2013). *The problem of political authority* (pp. 3-19). Palgrave Macmillan UK.
- Laegaard, S. (2007). David Miller on immigration policy and nationality. *Journal of Applied Philosophy*, 24(3), 283-298.
- Levitov, A., & Macedo, S. (2018). Human Rights, Membership, and Moral Responsibility in an Unjust World. *Human Rights: Moral or Political*, 469-488.
- Lindahl, H. (2007). Breaking promises to keep them: Immigration and the boundaries of distributive justice.
- Mathis, S. E. (2018). The Statist Approach to the Philosophy of Immigration and the Problem of Statelessness. *Global Justice: Theory Practice Rhetoric*, 11(1).
- Miller, D. (2012). Territorial rights: Concept and justification. *Political studies*, 60(2), 252-268.
- Miller, D. (2016). *Strangers in our midst: The political philosophy of immigration*. Harvard University Press.
- Miller, D., & Straehle, C. (Eds.). (2021). *The political philosophy of refuge*. Cambridge University Press.



۵۰

پژوهش نامه ایرانی
سیاست بین الملل،
سال ۱۳، شماره ۱، شماره
پیاپی ۲۵، پاییز و زمستان
۱۴۰۳

Mishra, K. (2021). Open borders: in defense of free movement: edited by Reece Jones, Athens, University of Georgia Press, 2019, 280 pp., \$34.95 (Paperback), ISBN: 9780820354262.

Niño Arnaiz, B. (2022). Should we open borders? Yes, but not in the name of global justice. *Ethics & Global Politics*, 15(2), 55-68.

Orend, B. (2000). Considering globalism, proposing pluralism: Michael Walzer on international justice. *Millennium*, 29(2), 411-425.

Palm, E. (2020). Externalized migration governance and the limits of sovereignty: The case of partnership agreements between EU and Libya. *Theoria*, 86(1), 9-27.

Pözlner, T. (2019). Open Borders and the Ideality of Approaches: An Analysis of Joseph Carens' Critique of the Conventional View regarding Immigration. *European Journal of Analytic Philosophy*, 15(1), 17-34

Seglow, J. (2005). The ethics of immigration. *Political studies review*, 3(3), 317-334.

Sutch, P. (2009). International justice and the reform of global governance: a reconsideration of Michael Walzer's international political theory. *Review of International Studies*, 35(3), 513-530.

Velasco, J. C. (2016). Open-Border immigration policy: A step towards global justice. *Migraciones internacionales*, 8(4), 41-72.

Walzer, M. (2011). On Humanitarianism: is helping others charity, or duty, or both?. *Foreign Affairs*, 69-80.

Weiner, M. (1985). On international migration and international relations. *Population and Development Review*, 441-455.

Wellman, C. H., & Cole, P. (2011). *Debating the ethics of immigration: Is there a right to exclude?*. Oxford University Press.

